

فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی

س 7 - ش 24 - پاییز 90

بررسی روان‌شناسانه رویاهای شاهنامه

دکتر خیرا... محمودی - مهنوش دژم

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

چکیده

رویا از پدیده‌های شگفت‌انگیزی است که از دیرباز مورد توجه آدمی بوده و در برابر آن رفتارهای گوناگونی نشان داده شده است. انسان بدوی رویا را یک پدیده روان‌شناسی تلقی نمی‌کرد؛ بلکه آن را تجربیات واقعیت روح که در هنگام خواب از بدن جدا شده است، می‌دانست. امروز روان‌شناسان این پدیده را با نگاه علم روان‌شناختی بررسی کرده و منطبق با اصول و تجربه روان‌شناسی می‌دانند.

در این مقاله رویاهای اساطیری که در شاهنامه فردوسی روایت شده است با دیدگاههای روان‌شناسان بررسی شده است.

کلیدواژه‌ها: رویا، روان‌شناسی، یونگ، فروید، شاهنامه.

تاریخ دریافت مقاله: 89/10/12

تاریخ پذیرش مقاله: 90/8/30

Email: Mzham@yahoo.com

مقدمه

اسطوره‌ها بازماندگان تاریخ تمدن بشری هستند که سینه به سینه از گذشتگان به ما رسیده‌اند. و «به معنای خاص، شرح و روایت کارهای سترگ یا وصف اشخاصی است که واقعاً وجود تاریخی داشته‌اند و یا واقعی بودنشان مورد تصدیق است. اما تخیل مردم آنها را دگرگون و کژ و مژ کرده و سنت دراز نفسی، بدان‌ها شاخ و برگ بسیار داده است.» (الیاده 18:1368)

با باور به این مطلب که می‌توان به واسطه تخیلی معطوف به زمان رخداد وقایع اساطیری مکتوب و بررسی حقایق پشت پرده داستان‌های افسانه‌گونه حماسی به نتایجی منطقی و قابل باور دست یازید، بر آن شدیم که به تحقیق درباره چند رویای مطرح شده در شاهنامه فردوسی و چگونگی بیان و تأثیر آنها در روایات بزرگ‌ترین اثر حماسی بشر پردازیم.

بررسی اینکه ارتباط میان فرد و رویایش چیست؟ رویا چیست و چگونه با عالم واقع ارتباط می‌یابد؟ و چگونه ظهور پیدا می‌کند؟ چه چیز باعث شکل‌گیری آن می‌شود؟ آیا اندیشه، دریافت‌ها و درونیات فرد در رویایش اثر می‌گذارد؟ چه چیز باعث می‌شود که بتوان به وسیله رویا آینده ناشناخته را پیش‌بینی کرد؟ آیا این رویاها برگرفته از حقایق پیش آمده در عالم واقع است یا خیر؟ مباحثی است که با تأمل در لایه‌های پنهان و بیان‌نشده در رویاهای شاهنامه جای خالی بررسی آن در ادبیات مشهود است.

در این تحقیق آنچه ما را برای علمی کردن داستان‌های اساطیری یاری می‌نماید پیش از هر چیز باور به خرد فردوسی، خردورزی او و به‌کارگیری خردمندانه عناصر و اطلاعات تاریخی در داستان‌های حماسه ملی است. پرداختن به این مسئله که آیا می‌توان از دل اساطیر بشر موضوعاتی را استخراج کرد که به مذاق ذهن حقیقت‌جوی انسان نیکو بیاید، خود آغاز راهی است که از طریق آن می‌توان ادبیات اساطیری را با مفهومی جدیدتر در اختیار بشر قرار داد.

با توجه به اینکه «بزرگ‌ترین ویژگی اسطوره "انعطاف‌پذیری" و "قابلیت انطباق" آن با شرایط جدید است» (الیاده 8:1373). انطباق اسطوره‌ها و شخصیت‌ها و محورهای اساسی داستان‌های اساطیری با علوم انسانی یک راه کار اساسی برای بررسی ساخت مفاهیم و درونمایه اساطیر است؛ در این باره کالینگود بر این باور است که: «در مورد شناخت وقایع تاریخی باید پژوهشگر بتواند مایه‌های اصلی واقعه را شناسایی کند، برون و درون واقعه را از هم تمیز دهد، به عبارتی، اگر ساخت را در یک واقعه مثل استخوان بندی بدن انسان تلقی کنیم، ساخت آن چیزی است که قوام و فرار آدمی به آن است و الا توده‌ای گوشت بی شکل بر هم می‌ریزد.» (مهاجرانی 32:1382) برای پرداختن به موضوع رویا و بررسی جوانب آن، بهترین روش، استفاده از روش تداعی آزاد در بازسازی دوباره رویاهای اساطیری است که روشی متداول در روان‌شناسی برای بررسی علت ظهور رویا و از آن طریق تعبیر و تفسیر رویا و شناخت بیماری‌های روانی است. برای آشنایی بهتر با این روش، لازم است که به ذکر مقدمه‌ای در باره رویا از دیدگاه روان‌شناسی پرداخته شود و به اجمال تفکر و نگاه روان‌شناسان تحلیلی‌گر بیان گردد.

در این راستا با توجه به اندیشه‌های سه روان‌شناس تحلیلی‌گر (فروید، اریک فروم و یونگ) و فیزیولوژیست مشهور علم روان‌شناسی "پاولف" درباره رویا، چگونگی تشکیل آن و ارتباط آن با فرد رویابین و محیط پیرامونی او، به بررسی رویاهای ذکر شده در داستان‌های شاهنامه پرداخته‌ایم تا علت بیان این رویاها در خلال داستان‌ها و تأثیر ذکر آن در این روایات اساطیری را بررسی کنیم.

رویا از نگاه روان‌شناسان

«فروید رویا را مظهري از طبیعت نامنتقی و نااجتماعی انسان تلقی می‌کند». (یونگ 145:1378). وی بر این باور است که: «رویا هیاهویی از اصوات ناساز نیست و بی‌معنی و بی‌حاصل هم نمی‌باشد» (فروید 98:1382). فروید برای توجیه

رویا نیازی به فرضیه به خواب رفتن قسمتی از تجسمات ما و بیدارماندن قسمت دیگر نمی‌بیند، بلکه تأکید می‌کند که رویا پدیده‌ای روانی است به تمام معنای کلمه و آن نیست مگر به حقیقت پیوستن خواست‌ها و آرزوها و باید آن را دنباله اعمال روانی معقول هنگام بیداری به شمار آورد... لیکن «از دید فروید "نارسیسم اولیه" در عین حال بر "عشقی جنسی" یا "لیبیدویی" به خویشتن خود دلالت دارد.» (کی ولز 156:2536)

فروید که پایه‌گذار ساخت رویا از نظر اورگانسیم مغزی است «جهان رویاها را مربوط به امیال پسمانده که منشأ شهوانی دارد، می‌داند و همه انگیزه‌های رویاها را بدین شکل استنباط می‌کند.» (پاولف 116:1374)

وی روندهای ناخودآگاه را تنها در حالت رویا و نوروز (noroz) بررسی می‌کند و بر این باور است که «حتی تحت این شرایط، ناخودآگاه تنها به یاری تکنیک روان‌کاوانه تعبیر رویا، سمبل‌خوانی، تداعی آزاد⁽¹⁾ و پدیده‌های احتمالی رخ می‌دهد.» (همان: 124)

از نظر فروید، ناخودآگاه منطقه‌ای در دستگاه روانی و متشکل از چند روند است: «نخست: نموده‌های غریزی ناشی از انگیزه‌هایی که خاستگاهشان اندام‌های بدن است و نیز انگیزه‌هایی که اساس غریزی دارند.

دوم: تمامی ایده‌ها و انگیزه‌ها و آرزوهایی که موقتاً ناخودآگاه بوده، لکن با سهولتی نسبی می‌توانند خودآگاه شوند.» (کی ولز 122:2536)

فروید درباره چگونگی ایجاد رویا، بر این باور است که در ذهن ناخودآگاه انسان حقایقی موجود است که از دیرینه همواره او را همراهی می‌کند. رویا در حقیقت بازتاب ناخودآگاه در خودآگاه آدمی است. وی تأکید دارد در هنگام خواب آنچه در ضمیر انسان وجود دارد به صورتی روشن در ذهن او آشکار می‌شود.

به عقیده فروید رویا دلالت بر آن دارد که چیزی می‌خواسته است

خواب را آشفته سازد و رویا راه از میان بردن این آشفتگی را به ما نشان می‌دهد... بنابراین، رویا افزون بر چیزهای دیگر، روند بیرونی کردن یک روند درونی است.

نکته مهمی که فروید بر آن تأکید می‌کند این است که اتفاقات روزانه پیش از خواب و یا روزهای پیشین و یا ساعات پیش از خواب رفتن نیز در رویاهای فرد تأثیر می‌گذارد. وی در تفسیر رویاهای بیماران از طریق روش تداعی آزاد، تأکید بسیاری بر این مسئله دارد.

در مقابل فروید، یونگ رویا را به «حلول اشراقات و الهامات دانش ناخودآگاه در شخص نسبت می‌دهد» (فروم، بی تا: 145). دیدگاه یونگ درباره رویا کاملاً مذهبی و شهودستیز است. او از منظر کلیسا به مسائل می‌نگرد.

یونگ بر این باور است که تحلیل خواب بیش از آنکه فنی بر مبنای قواعد باشد، تبادلی دیالکتیکی است میان دو شخصیت که اگر آن را به منزله فنی مکانیکی به کار بندیم؛ شخصیت روانی خواب‌بیننده امکان ابراز وجود نمی‌یابد. در نتیجه هر داستانی که ذهن خودآگاه ما بیان کند، یک سرآغاز، یک انکشاف، و یک سرانجام دارد؛ اما درباره خواب چنین نیست. ابعاد زمانی و مکانی آن کاملاً متفاوت‌اند و برای درک آن باید همه جوانب آن را بررسی کرد.

یونگ نیز مانند فروید بر داشته‌های ناخودآگاه تأکید می‌کند و بر این باور است که وقتی موضوعی از خودآگاه ما گریخت، با این وجود از سویی موضوع پیش‌گویی رویاها نیز مورد توجه یونگ بوده است. وی بر این باور است «اگر خواب‌ها گاهی آینده را پیش‌گویی می‌کنند به خاطر وجود هشدار در ناخودآگاه انسان است که به خودآگاه می‌آید. بنابراین، خواب می‌تواند واقعه را پیش از وقوع هشدار دهد و این را نباید لزوماً به حساب معجزه یا پیش‌گویی گذاشت» (فروم، بی تا: 62). در واقع آنچه از قلمرو خودآگاه می‌گریزد، اغلب به ناخودآگاه می‌رود که می‌تواند به وسیله خواب به ما ابلاغ گردد.

اریک فروم، روانکاو مشهور آلمانی-آمریکایی: «رویا را مظهری از همه نوع فعالیت روانی انسان، خواه نامنتقی و خواه منطقی می‌داند.» (همان: 145). فروم بر این باور است که در ناخودآگاه انسان توانایی بی‌موجود است که گاه می‌تواند با دیدن یک فرد و احساسی که به صورت اولیه در او ایجاد می‌شود، بدون توجه به پیش‌زمینه‌ای درباره‌ی او، حقایقی را درک کند. او می‌گوید: بسیاری اشخاص به این قدرت خود اعتنا نمی‌کنند، پس همان توانایی به صورت یک رویا در هنگام شب در ذهن آنها حلول می‌کند. برداشتن لایه‌های این رویا می‌تواند بسیاری از واقعیت‌ها را روشن کند؛ واقعیاتی که فروم آن را "بصیرت در خواب" می‌خواند. (همان: تلخیص 148-152)

از گفته‌های فروم چنین برداشت می‌شود که ضمیر ناآگاه نه دنیای افسانه‌ای یونگ است که در آن تجربه از راه نژاد به ارث می‌رسد، و نه آنچنان که فروید تصور کرده است، مرکز و مقر نیروهای معقول لیبیدو به‌شمار می‌رود، بلکه تنها با در نظر گرفتن این اصل که «افکار و احساسات ما تابع رفتار و کردارمان است»، قادر به درک هشیارانه و صحیح ضمیر ناآگاه خواهیم بود.

به عقیده‌ی پاولف: «رویا زمانی پدیدار می‌شود که خواب به قدر کافی عمیق نباشد» (پاولف 1374:112). او رویا را چنین تعریف می‌کند:

«رویا جلوه و تظاهر ضمیر ناخودآگاه است که به مراکز اعصاب مخصوصی که در قاعده مغز قرار دارند، مربوط می‌گردد.» (رضوان طلب 1371:58)

به عکس یونگ، پاولف بر این باور است که «پیشگویی رویاها از بیخ و بن بی‌پایه است و بر موهوم‌پرستی تفسیرات و تعبیرات آن مهر باطل می‌زند» (همان: 126). درباره‌ی پیش‌گویی رویاها باید گفت: اغلب افکار و اندیشه‌های انسان در حول و حوش آرزوها و تمنیات او دور می‌زند و چه بسا ایجاد دلواپسی نماید، و این ناراحتی و دلواپسی‌ها که حاصل افکار و اندیشه‌های خود ماست نمی‌توانند در رویاها بی‌اثر باشند.

پاولف از این مرحله هم پا فراتر می‌گذارد و اعتقاد دارد که گاهی دیدن یک رویا که بر اثر دغدغه‌ای ایجاد می‌شود بر ذهنیت و روان انسان اثر می‌گذارد و سبب می‌شود او در رفتارها و تصمیم‌گیری‌هایش به سوی رویای خود پیش رود.

تحلیل رویای ضحاک ماردوش

ابتدا از رویای بحث برانگیز ضحاک ماردوش آغاز می‌کنیم؛ رویایی که بسیاری از قسمت‌های آن مجهول و ناخواناست.

ضحاک چهل سال پیش از به سر رسیدن پادشاهی‌اش در حالی که با ارنواز در ایوان شاهی غنوده است، خوابی می‌بیند که او را پریشان می‌کند: سه جنگجو، دو مهتر که کهتری را در میان دارند؛ به او حمله‌ور می‌شوند و مرد جنگی کهتر گرزۀ گاوسازی را بر سرش فرود می‌آورد، ضحاک را اسیر می‌کند و به خیل سپاهیان خود در دماوندکوه می‌پیوندد. رویا که به اینجا می‌رسد، ضحاک با وحشت از خواب می‌پرد و برای روشن‌شدن موضوع معبرانش را از سراسر کشور فرا می‌خواند.

پرسش اینجاست آیا این خواب نمی‌تواند واقعیات موجود در دستگاه حکومت ضحاک باشد؟ وقایعی که اخبارش از لحظه به دنیا آمدن فریدون و پرورش او و نیرو گرفتنش به گوش ضحاک رسیده است و یا حتی رویا نتیجه مستقیم نوعی جوسازی سیاسی برای ایجاد رعب روانی در دستگاه ضحاکیان نیست؟

جواد جوادی به نوعی به این موضوع اشاره می‌کند:

ضحاک، گوشی دستش هست، بوی توطئه شنیده، اما از چند و چون آن هنوز خبری ندارد... مسئله خواب را خیلی جدی نگیرید. مأموران امنیتی، اطلاعات تازه‌ای به ضحاک داده‌اند و او فکرش مشغول و نگران است. (جوادی 1370: 84)

برای گشودن هر چه بیشتر راز و رمز این رویا بهتر است به تعبیر رویا از

سوی موبدان نیز دقت کنیم. ضحاک که از رویای شوم خود بیمناک است، همه موبدان و معبران کشور را جمع می‌کند و از آنها می‌خواهد که حقیقت آشکار شده در رویا را برای او بازگو کنند. اما معبران از بیم جان خود سکوت می‌کنند تا اینکه بالاخره یکی از معبران که از همه داناتر است؛ شروع به بیان تعبیر رویای ضحاک می‌نماید.

درست است که در پاره‌ای از تعبیرات رویاها، از جمله همین داستان، معبران از بازگوکردن تعبیر روی گردانند، اما علت آن برای ما آشکار نیست و در هیچ جای شاهنامه به آن اشاره نشده که پس از تعبیر رویاها چه بر سر معبران می‌آمده است؟ و یا اینکه چرا از روشن نمودن اصل رویاها این چنین هراسان بوده‌اند؟ مگر اینکه فرض را بر این بگذاریم که خوابگزاران (معبران) در حقیقت همان مشاوران و بزرگانی هستند که تاکنون شاه را از حقایق پیش آمده پیرامون مرکز حکومت بی‌اطلاع نگاه داشته‌اند. اکنون ضحاک به وسیله جاسوسان خود (رویا) و یا الهامات (رویا) و یا "بصیرت روشن بینی روان" (رویا) از مسائل پشت پرده مطلع شده است و آنها را تهدید به مجازات می‌نماید.

در حقیقت با استناد به ایده‌های روان‌شناسان که پس از این به شرح خواهد آمد، فرضیه ما این است که این بیان حقایق کتمان شده است که برای معبران (مشاوران یا وزرای آن روز) خطر مرگ را به همراه دارد؛ وگرنه تنها خبر دادن از آینده و روشن نمودن واقعیت خواب نمی‌تواند شاه را نسبت به روشن‌کننده مطلب با درجه‌ای به نام معبری (که خود پایه و شأنی در خور دارد) خشمگین کند. از سوی دیگر، توجه به نوع تعبیر رویا فرضیه ما را مسجل‌تر می‌کند.

اگر باره آهنینی به پای	سپهرت بساید نماید به جای
کسی را بود زین سپس تاخت تو	به خاک اندر آرد سر بخت تو
کجا نام او آفریدون بود	زمین را سپهری همایون بود
هنوز آن سپهد ز مادر نژاد	نیامد گه پرسش و سرد باد
چو او زاید از مادر پر هنر	بسان درختی شود بارور

به مردی رسد برکشید سر به ماه کمر جوید و تاج و تخت و کلاه
به بالا شود چون یکی سرو برز به گردان بر آرد ز پولاد گرز
زند بر سرت گرزۀ گاوسار بگيردت زار و ببنددت خوار
(فردوسی 95-88 / 1/1384)

رویای نمایان شده در خواب ضحاک آورده شد. مطابق ابیات، ضحاک تنها خواب سه جوان جنگجو را می بیند که گرزۀ گاوسر را حمل می کنند و آن را بر سرش می کوبند؛ سپس ضحاک را به اسارت به کوه دماوند می برند، درحالی که گروهی (انقلابیون) به دنبال او دوامند؛ اما در تعبیر رویا ملاحظه می کنید که معبران تنها از همین چند جمله کلی، همه جزئیات آینده را روشن می نمایند؛ از جمله نام و نشان فریدون، نام و نشان برماینه (که هیچ نشانی از او در رویا پدیدار نیست)، مرگ پدر فریدون (آبتین) به دست ضحاک، برکناری ضحاک و پایان شوم حادثه و . . .

آشکار است که بسیاری از این اطلاعات دقیق و موشکافانه از رویا یا نمادهای موجود در آن گرفته نشده است. از این رو با گذشتن از این نظریه که داستان به خوبی پردازش نشده است، می توان فرض را بر این نهاد که حقایقی در ورای این تاریخ باستانی مکتوب موجود است که بعضی به صورت نمادین عنوان شده و بخش های دیگر آن نیز مسکوت مانده است که ذهن فعال باید این شکافها را پر کند. ما این شکافها را به وسیله علم تجربی روان شناسی پر خواهیم نمود.

تشویش های ذهنی ضحاک با توجه به وضعیت دربار و اخبار رسیده، او را ناآرام کرده است. ضمن اینکه به راحتی می توان پذیرفت که هیچ انقلابی یک روزه شکل نمی گیرد؛ پس فرض را بر این می گذاریم که اغتشاشات اجتماعی و زمینه چینی های سیاسی موجود در حکومت ضحاک او را پریشان خاطر می کند و "دغدغه" سرانجام این پریشانی در رویای او نمایان می شود.

به قول پاولف، همان "ضبطی های مغز" است که به صورتی واقع گرایانه تر به سراغ خواب بیننده می آید و یا قول اریک فروم: در ناخودآگاه انسان

توانایی‌ای موجود است که گاه می‌تواند با دیدن یک فرد و احساسی که به صورت اولیه در او ایجاد می‌شود، بدون توجه به پیش‌زمینه‌ای در مورد او حقایقی را درک کند (فروم، بی‌تا، تلخیص 152-148). او می‌گوید: بسیاری اشخاص به این قدرت خود اعتنا نمی‌کنند، پس همان توانایی به صورت یک رویا در هنگام شب در ذهن آنها حلول می‌کند. برداشتن لایه‌های این رویا می‌تواند بسیاری از واقعیت‌ها را روشن کند. واقعیاتی که فروم آن را "بصیرت در خواب" می‌خواند. (همان: 21-17)

پس اطلاعات رسیده به "خودآگاه" ضحاک می‌آید و او را از آینده‌ای آگاه می‌کند که در انتظار اوست. با توجه به اینکه این رویا یک رویای پیش‌گویانه است، روان‌شناسان درباره آن نظراتی دارند از جمله با استناد به قول یونگ شاید بتوان گفت: پیش‌گویی رویا به خاطر وجود هشدار در ناخودآگاه ضحاک است که به خودآگاهش آمده و بر او تأثیر گذارده است. «ثابت شده، افزون بر خاطره‌های دوری که روزگاری در خودآگاه بوده‌اند، انگاره‌های جدید و آفریننده نیز می‌توانند از ناخودآگاه سر بر آورند. انگاره‌هایی که هرگز پیش از آن در خودآگاه نبوده‌اند و همچون جواهری از ژرفای تیره ذهن پدید می‌آیند و بخش بسیار مهمی از روان نیمه خودآگاه را اشغال می‌کنند.» (همان: 44 و 45)

مطابق آنچه که پاولف درباره پیش‌گویی رویاها می‌گوید این بازتاب افکار و اندیشه‌هایی است که در حول و حوش آرزوها و تمنیات قدرت‌طلبانه ضحاک دور می‌زند و چه بسا ایجاد دلواپسی کند؛ و این ناراحتی و دلواپسی‌ها که حاصل افکار و اندیشه‌های اوست، نمی‌توانند در رویاهایش بی‌اثر باشند.

حتی ممکن است با توجه به ایده پاولف پایان شوم حادثه و تباهی حکومت ضحاک ماردوش را بتوان نتیجه مستقیم دیدن این رویا دانست؛ رویایی که بر اثر دغدغه‌ای ایجاد شده و بر ذهنیت و روان ضحاک اثر نهاده و سبب شده است که

او در رفتارها و تصمیم‌گیری‌هایش به سوی رویای خود پیش رود. پس می‌توان گفت رویای ضحاک که در حقیقت گزارشی از آینده اوست بر اثر اندیشیدن به آرزوها و تمنیات او به وجود آمده است؛ آرزوهایی که می‌توان گفت در روان‌شناسی هر خودکامه‌ای موجود است؛ دغدغه و دلواپسی نسبت به آینده قدرت خود. افکار و اندیشه‌های دلهره‌آور اوست که باعث می‌گردد این رویا در خوابش نمایان شود.

از سویی دیگر با توجه به آنچه که گفتیم، اطلاعات و تحولات انقلابی موجود در محدوده فرمانروایی ضحاک باعث می‌شود "ناخودآگاه" او فعال شود و به قول پاولف: "ضبطی‌های مغزش" را به صورت آشکارتر بر او نمایان کند. با توجه به جزئیاتی که پس از مشاهده رویا ذکر شده است، می‌توان به رفتار پریشان ضحاک پی برد؛ رفتاری که در نهایت سرنوشت شومی را برای او رقم می‌زند.

در مأخذهای اسطوره ضحاک شامل اوستا، متون پهلوی، متون تاریخی: اخبارالطوال دینوری، تاریخ یعقوبی، تاریخ طبری، مروج الذهب مسعودی، تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء حمزه اصفهانی، البداء و التاریخ از مقدسی، تجارب‌الامم از ابوعلی مسکویه، غرر اخبار ملوک الفرس و سیر هم نگارش ثعالبی و آثار الباقیه ابوریحان بیرونی، که بنگریم هیچ کجا درباره رویای ضحاک مطلبی موجود نیست. با توجه به آنچه که نولدکه می‌گوید: «نسخه نویسان ایرانی عادت زشتی دارند به اینکه مطالب جزئی نسخه‌های اصلی خود را بر حسب دلخواه و یا بنا بر تشخیصی که به عقیده آنها درست است "اصلاح" می‌کنند و با این تغییر شکل‌ها، خطاهایی نیز فقط از راه بی‌مبالاتی علاوه می‌شود. همچنین گاهی در بعضی از فصل‌ها از یک مأخذ اقتباس شده و در هیچ کتاب عربی دیگری دیده نمی‌شود، اختلافاتی مابین غرر و حماسه ما [شاهنامه] موجود است. ممکن است تنظیم آزادانه موضوع به دست شاعر از یک طرف و بیان مرتب عالم از طرف

دیگر باعث ایجاد این اختلاف شده باشد.» (نولدکه، بی تا: 84)

این مقدمه برهانی است برای این فرضیه ما که بسیاری از اصطلاحاتی که در شاهنامه از آن نام برده می شود، همچون برخی از شخصیت‌ها - از جمله "رستم" که از دید هر ایرانی مهم ترین شخصیت شاهنامه است - از متون اساطیری ما گرفته نشده است.

شاعران و نگارندگان تاریخ آنچه را که از نظر خود درست می دانستند به متن می افزودند و نیز با توجه به اینکه شاهنامه را می توان ادبیات تاریخی - داستانی محسوب کرد که شاعر می بایست برای پیشبرد داستان‌های آن از تخیل خود استفاده کند، ممکن است بخش رویا به این داستان افزوده شده باشد.

البته ما بر این باوریم که شاعر خردگرایی چون فردوسی نمی تواند مبنای کار خود را تنها بر تخیل و شگردهای داستان نویسی بگذارد. آیا در اینکه فردوسی برای این بخش، ترفند بیان رویا و جهشی به آینده از این طریق را در نظر گرفته است، به خودی خود اشاره و رمزی برای بیان ذهن آشفته ضحاک - که اکنون در دام سیاست‌های غلط خود و پنهانکاری‌های مشاورانش افتاده است - نیست؟ در حقیقت در بسیاری از نقاط حساس این اثر، براعت استهلال به وسیله رویا صورت می گیرد و از این طریق خواننده را به تفکری عمیق تر رهنمون می سازد. در هر حال، خرد فردوسی و خردگرایی او مانع از این می شود که به سادگی از کنار رمزینه‌های موجود در شاهنامه - که به گونه ای می توان آنها را تحلیل عقلانی کرد - گذشت.

رویای سام

رویای یکم سام

سام، پدر زال، که مدت‌ها پیش به علت سپیدی موی فرزندش در هنگام تولد، او را در کوه البرز رها کرده بود اکنون برای بار اول خواب می بیند و در این رویا هندویی بی نام و نشان بر او آشکار می شود که از سلامتی، برتری، آینده درخشان

و ارتباط زال با یک نیروی برتر خبر می‌دهد.

چنان دید در خواب کز هندوان یکی مرد بر تازی اسبی دوان
ورا مژده دادی به فرزند او بدان برز شاخ برومند او
(فردوسی 1/1384/95-96)

«احساس گناه، ترس، تیرگی روان و شرمندگی سام بی‌مورد نیست؛ بلکه ریشه در باورهای کهن دارد. بیماری و کاستی اهریمنی است، پری اهریمنی است. مبادا او نیز چون گرشاسپ متهم به پری‌کامگی شود. راه رهایی از این "بچه بد نشان" دور کردن اوست. پس وی را در دامنه کوه البرز رها می‌کنند.» (طحان 1384: 101) و پس از آن در رویایی می‌بیند که زال بالنده و سرافراز در کوه پرورش یافته است.

زال خواب را برای موبدان بازگو می‌کند و آنها او را نکوهش می‌کنند و از زال می‌خواهند که از درگاه الهی طلب بخشش کند:

اما پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود، این است که در آن زمان ایرانیان چه رابطه‌ای با مرزهای هم‌جوار داشته‌اند؟ و آیا هندوستان یکی از نوارهای مرزی ایران در دامنه و یا اطراف البرز کوه بوده است؟ البرز دقیقاً کجای جغرافیای اساطیری قرار دارد؟

مختاری در تحلیل این روایا می‌گوید: «بار اول که سام خواب می‌بیند، این خردمندان (موبدان) به قصور خود پی می‌برند و به وی هشدار می‌دهند. اما انگار او هنوز نمی‌تواند آن تصویر پلیدی و زشتی را که از فرزند خود دارد، از ذهن بشوید و تسلیم ادراک موبدان شود... زنهاری قوی‌تر باید تا او را از قید سنت و عرفی که گرفتار آن است، رهایی بخشند... سام مردی کهنه‌گرا و سنتی است. بنابراین، باید او را با استدلال‌هایی ساده‌تر و ملموس‌تر رام کرد.» (مختاری 1367: 86-92)

اما طحان نظری نزدیک‌تر به منظور ما دارد:

خواب پیامی ایزدی است، ولی بار اول این پیام سودی ندارد زیرا پیام‌آور سواری است بی‌هویت از هند. (طحان 1384: 102)

این خبررسانی (جاسوسی) هندو می‌تواند گویای وضع آشفته ایران باشد. شاید در مرزها اختلافاتی وجود دارد. هندو هم می‌تواند جاسوسی غیر ایرانی باشد در اطراف مرزهای ایران که برای پهلوان اول این سرزمین اخبار تازه می‌آورد. اکنون نیز توانسته است اخباری از فرزند سام به دست آورد. پس به قول طحان این "سوار بی‌هویت هندی" نمی‌تواند اعتماد سام را جلب کند. این است که پهلوان به اخبار او بهایی نمی‌دهد.

اما درباره محل کوه البرز باید گفت که آنچه امروز رشته کوه‌های البرز نامیده می‌شود با آنچه در اساطیر وجود دارد، متفاوت است:

"البرز نخستین کوهی است که از زمین بر رسته و زمین‌های باختری و خاوری را فراگرفته است." (زامیادیش، بند 1)

«آنجایی که نه شب است، نه تاریکی، نه باد سرد است و نه گرم، نه خاموشی مهلک و نه کثافت دیو آفریده و از بالای کوه هرئیتی⁽³⁾ مه متصاعد نگردد.» (پورداوود 1377، ج 1: 131)

محل زندگی سیمرغ (که زال نزد او پرورش یافته است) تا آنجایی که به ادبیات و اسطوره‌های ایرانی باز می‌گردد، البرزکوه و قلعه قاف است. موقعیت جغرافیایی - اساطیری این کوه نیز به گونه‌ای است که دور تا دور زمین را در بر می‌گیرد. به باور ایرانیان از هر سوئی که به سمت حاشیه حرکت کنیم؛ به قاف می‌رسیم. پس در این صورت در اقلیم زندگی و نمو زال مشکلی ایجاد نمی‌شود.

با این اطلاعات تنها می‌توانیم این فرضیه را عنوان کنیم که هندو از سمتی از البرز (قاف) می‌آید که همان مرز مورد نظر جغرافیایی اسطوره سیمرغ است. بر طبق تقسیم‌بندی‌های مرزی ایرانیان، یعنی ایران و توران، نیز می‌توانیم هندو

را انیرانی فرض نکنیم؛ بلکه او را از نژادی پست‌تر بدانیم که کارهای اطلاع‌رسانی جاسوسان موردنظر پهلوانان را به انجام می‌رساندند.

رویای دوم سام

گفتیم که پس از اولین خواب، سام به موبدانش خبر می‌دهد و پس از بیان رویای خود از آنها تعبیر می‌خواهد. اما در پاسخ، موبدان سام را سرزنش می‌کنند و در حقیقت در روند ماجرا تعبیری صورت نمی‌شود. سام خوابگزاران را که طبق فرضیه خود آنها را مشاوران می‌خوانیم؛ فرا می‌خواند و طبق اخبار رسیده از آنها برای بازآوردن زال مشورت می‌جوید.

مشاوران (معبران، موبدان) وی نیز او را سرزنش و ترغیب می‌کنند. چنان‌که در دومین شب و دومین خواب، سام می‌بیند که زال در حالی که موبدی در سمت چپ او و بخردی سمت راست او در حرکت‌اند، از کوه البرز - که در این ابیات کوه "هند!" خوانده می‌شود - فرود می‌آید:

چو شب تیره شد رای خواب آمدش	از اندیشه دل شتاب آمدش
چنان دید در خواب کز کوه هند	درفشی برافراشتندی بلند
به دست چپش بر یکی موبدی	سوی راستش نامور بخردی
یکی پیش سام آمدی زان دو مرد	زبان برگشادی به گفتار سرد
که ای مرد بی باک ناپاک‌رای	دل و دیده شسته ز شرم خدای
تو را دایه گر مرغ شاید همی	پس این پهلوانی چه باید همی
گر آهوست بر مرد موی سپید	تو را ریش و سرگشته چون خنگ بید
پس از آفریننده بیزار شو	که در تنت هرروز رنگیست نو
پسر گر به نزدیک تو بود خوار	کنون هست پرورده کردگار

(فردوسی 111/1/1384 - 119)

در اینجا پرسمان زرتشت و هرمزد و آهو (عیب) دانستن موی سپید از سوی هرمزد را در نظر بگیرید:

هنگامی که زرتشت با هرمزد درباره برخی پدیده‌ها گفت و شنود می‌کند؛ از جمله می‌پرسد: (نیز این ستاره که بگذرد چیست؟)

(این آهویی (عیبی) از اهریمن است، اگر بر مردمان افتد، مو سپید کند و اگر بر گیاهان افتد، بخشکاند و اگر بر گوسفندان افتد، بمیرند.) (روایت پهلوی: 46)
حماسه و آیین دو راه در پیش گرفته‌اند، درست خلاف یکدیگر» (طحان 1384: 102)

پس می‌بینید که همه حماسه، حتی جایی که گویا از زبان موبدان برمی‌آید را نمی‌توان با آیین تطبیق داد. از سویی پذیرش این که موبدان که نماد مذهب‌اند، مخالف با آیین تصمیم بگیرند و آن را ابراز، و پهلوانی را که نمی‌خواهد خلاف مذهب عمل کند، سرزنش کنند؛ بسیار سخت است. پس با استناد به این دلیل نیز می‌توان گفت که این امر با زبانی کنایی بیان شده است و موبدان نیز در حقیقت مشاوران دربارند که اکنون به دلیل شرایط خاص و تحولات سیاسی ایران، و از سویی به خاطر موقعیت خاص زال (ارتباط با نیرویی برتر) سام را به آوردن فرزندش ترغیب می‌نمایند و از تعلق او در این باره شاکی هستند و او را سرزنش می‌کنند.

«بار دوم اما داستان رنگ دیگری دارد؛ جوانی خوب‌روی می‌آید، با سپاهی گران که موبدی در چپ و بخردی در راست اوست. حضور موبد در خواب دوم مهر تأییدی است بر درستی پیام آن.» (طحان 1384: 103)

با توجه به این تحلیل به سخن پیشین باز می‌گردیم و فرضیه را این‌گونه مطرح می‌کنیم که مشاوران به گونه‌ای از همان خواب اول، شاه را ترغیب می‌کرده‌اند. اما با توجه به متن دینی که پیش از این درباره "پرسمان زرتشت و هرمزد" آورده شد و نیز با اشاره به شواهد تاریخی‌یی که طبق آن مغان و موبدان زرتشتی بسیار قدرتمند بوده‌اند، سام نیاز به تأیید و در حقیقت اجازه‌ای مذهبی برای رو گرداندن از حکم منحوس‌بودن فرزند سرخ‌روی سفیدموی خود داشته است. پس منتظر این تأیید می‌ماند و پس از کسب اجازه تام، به آوردن فرزند اقدام می‌کند.

در طول این نوشتار همه‌جا اشاره شده است که دغدغه هر فردی باعث

می‌شود که ذهن ناخودآگاه او آنچه را در خود نهفته دارد به سوی "خود آگاهی" فرد روانه کند. در این جا نیز باید گفت این رویا می‌تواند نشانه‌ای از درگیری‌های مداوم سام در طول این دوران با وجدان خود باشد. نیز این موضوع اثر سرزنش‌های اطرافیان سام در طول این سال‌هاست که ناخودآگاه او را تحریک می‌کند.

چنانکه طحان نیز بدون توجه به بعد روان‌شناسی به این مسئله تأکید می‌کند:

سام پس از خواب دیدن به یاد زال نمی‌افتد، برعکس، چون به یاد او بوده است، وی را در خواب می‌بیند. شاعر وضع روحی سام را در آن شب چنین گزارش می‌کند:
شبی از شبان داغ دل خفته بود ز کار زمانه بر آشفته بود
پیداست داغ دل سام از دور افکندن فرزند است و در خواب چیزی را می‌بیند که در بیداری در اندیشه آن بود. (طحان 1384: 103)

بنابراین، این نکته اشاره به بعد روان‌شناسانه دارد که "دغدغه‌های" ناشی از اتفاقات پیرامونی است که باعث می‌شود "خود آگاه" از سمت "ناخودآگاه" تغذیه شود و حقایقی را دریافت کند که در بیداری پی‌بردن به آن تمرکز بیشتری می‌خواهد.

از سویی به قول فروم: «در رویا بینش صحیح‌تری درباره روابط ما با دیگران و یا سایرین با ما وجود دارد.» (فروم، بی تا: 90)

پس آنچه که لازمه یک تصمیم درست درباره حضور دوباره زال در کنار سام می‌شود، بینش صحیح او در رویا است که به وسیله هندو (در خواب اول) یا موبد (در رویای دوم) به او تذکر داده می‌شود. در حقیقت، این دو، ضمیر "ناخودآگاه" سام هستند که در رویا با توجه به "بصیرت در خواب"، که فروم به آن اشاره می‌کند، به سام هشدار و زال را از آن سرنوشت شوم نجات می‌دهند. باز هم به این نکته اشاره می‌کنیم که کسانی که از این بعد وجودی خود، یعنی رویا که به گونه‌ای ارتباط "من" با "فرامن" یا "خودآگاه" با "ناخودآگاه" انسان است

استفاده می‌کنند، می‌توانند تصمیمات درست و بهتری دربارهٔ اطرافیان خود بگیرند. همان‌طور که در رویایی که در بخش "روان‌شناسی فروم" اشاره شد، شناخت انسان‌ها در لحظهٔ اول دیدار صحیح‌تر است و در رویا این شناخت به خاطر عدم "سانسور" می‌تواند به روشنی برای ما نمودار شود.

تحلیل رویای کیقباد

شهنشه (کیقباد) چنین گفت با پهلوان	که خوابی بدیدم به روشن‌روان
که از سوی ایران دو باز سپید	یکی تاج رخشان به کردار شید
خرامان و تازان شدند بـرم	نهادندی آن تاج را بر سرم
چو بیدار گشتم شدم پر امید	از آن تاج رخشان و باز سفید
به پا داشتم مجلسی شاهوار	بدین‌سان که بینی بدین مرغزار
تهمن مرا شد چو باز سپید	ز تاج بزرگان رسیدم نوید

(فردوسی 1384 / 2 / 175 - 180)

بیان این رویا وقتی اتفاق می‌افتد که رستم به همراه سپاه ایران برای برنشاندن کیقباد بر تخت پادشاهی ایران به نزد او آمده‌اند. در ابیاتی که پیش از این رویا می‌آید؛ تلاش‌ها و حرکت رستم به سوی دره‌ای که کیقباد چندی است در آن روزگار سپری می‌کند را می‌خوانیم.

دور از ذهن است بپنداریم کیقباد بدون هیچ‌گونه پیش‌زمینهٔ ذهنی خوابی دیده باشد. و جای تعجب است که اگر چنین خوابی را دیده است، دست روی دست بگذارد و نه تعبیر آن را از معبران خود بخواهد و نه هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان دهد و نه حرکتی کند. به استناد به اینکه زمانی که کیقباد خواب را برای رستم تعریف می‌کند، رستم خود حضور دارد و در پاسخ می‌گوید:

چنین گفت با شاه کندآوران	نشانت خوابت ز پیغمبران
کنون خیز تا سوی ایران شویم	بیاری به نزد دلیران شویم

(فردوسی 1384 / 2 / 182 - 183)

فرض ما بر این است که در جایی دیگر به وسیله پهلوان اول ایران تحرکاتی به منظور بر تخت نشاندن کیقباد رخ داده است و اخبارش نیز لحظه به لحظه به وسیله جاسوسان رسیده است تا خود را برای آینده پادشاهی بر ایران آماده کند. در نتیجه کیقباد که همه چیز را بر وفق مراد می بیند نیازی به مشاوره ندارد. پس از اینکه رستم می آید و به طور رسمی خبر این پیروزی را به کیقباد می دهد و از او می خواهد که "به یاری به نزد دلیران [شود]" شاه [کیقباد] به رستم می گوید که از تلاش های او با خبر است و به پاس تقدیر از رستم و ارج نهادن به زحماتش او را با لقب «بازسفید» می خواند.

اما آنچه روان شناسی در تایید آن به ما یاری می رساند این است که: رویای کیقباد نمی تواند بدون دلیل باشد. ضمن اینکه از لحظه استقرار او در دره، یعنی محلی دور از سلطنت، دور از انتظار نیست که وی همواره "دغدغه" آینده پادشاهی و قدرت خود و سرنوشت کشورش [با توجه به اعتقاد به فره ایزدی] را داشته باشد. اما در هر حال با توجه به اینکه هیچ تحول سیاسی حتی در حماسه ها بدون رویکردهای سیاسی معمول اتفاق نمی افتد؛ ما فرض را بر این می نهیم که هم کیقباد با مسئله تحرکات رستم و سپاهیان و تصمیماتی که برای شاهی او اتخاذ شده است، آشناست، هم خود دورادور دخالت دارد، و هم اطلاعات این تحرکات به او می رسیده است. پس "دغدغه" او بجاست و همین است که باعث ظهور واقعیت از بعد نهان ذهن او یعنی "ناخودآگاه" در "خودآگاهش" می شود. این همان است که فروم آن را «بصیرت در خواب» می خواند.

هر چند که تا پیش از وقوع واقعه از شرح رویا خبری نیست، اما باید بگوییم که از آنجایی که باز سپید [کبوتر] همیشه در رویاهای اساطیری خوش یمنی را به همراه داشته است، ظهور آن در رویای کیقباد می توانسته است او را به آینده ای نیک امیدوار کند یعنی آنچه که در باور پاولف آمده است:

گاهی دیدن یک رویا که بر اثر دغدغه‌ای ایجاد می‌شود بر ذهنیت و روان انسان اثر می‌گذارد و سبب می‌شود که او در رفتارها و تصمیم‌گیری‌هایش به سوی رویای خود پیش رود. (پاولف 1374: 131)

این امید به آینده و ذهنیت مثبت نیز کیقباد را به سمت موفقیت‌های آینده تا رسیدن به همان تخت و تاج که در خواب به او وعده داده شده است پیش می‌برد.

تحلیل رویای افراسیاب تورانی

سیاوش برای رهایی از کینه‌ورزی و توطئه‌های سودابه می‌پذیرد که به جنگ با تورانیان برود، پس سپاهی به سرکردگی رستم و حضور دیگر یلان ایرانی ترتیب می‌دهد و به سمت مکانی حرکت می‌کند که قرار است جنگ ایران و توران در آنجا اتفاق بیفتد. اما خبر این لشکر سترگ به گرسیوز، سرکرده سپاه تورانیان، می‌رسد. او نیز به نزد افراسیاب می‌رود و وضعیت با شکوه سپاه ایران را تشریح می‌کند.

اما افراسیاب از این بیانات نمی‌هراسد؛ دستور آماده شدن سپاه برای نبرد با ایرانیان را می‌دهد و دستورهای نظامی خاصی صادر می‌کند و اینچنین روز را می‌گذراند تا اینکه شب فرا می‌رسد و به خواب می‌رود:

به خواب و به آرامش آمد شتاب	بغل‌تید بر جامه افراسیاب
چو یک پاس بگذشت از تیره‌شب	چنانچون کسی راز گوید به تب
خروشی بر آمد ز افراسیاب	بلرزید بر جای آرام و خواب
پرستندگان تیز برخاستند	خروشیدن و غلغل آراستند ...

(فردوسی 1384/2/711-714)

چنین گفت پر مایه افراسیاب	که هرگز کسی این نبیند به خواب
کجا چون شب تیره من دیده‌ام	ز پیر و جوان نیز نشینده‌ام
بیابان پر از مار دیدم به خواب	جهان پر ز گرد آسمان پر عقاب
زمین خشک شخی که گفتمی سپهر	بدو تا جهان بود ننمود چهر
سراپرده من زده بر کران	به گردش سپاهی ز گندآوران
برفتی ز هر سو یکی جوی خون	سراپرده و خیمه گشتی نگون

وزان لشکر من فزون از هزار
 سپاهی ز ایران چو باد دمان
 همه نیزه‌هاشان سر آورده بار
 بر تخت من تاختندی سوار
 برانگیختندی ز جای نشست
 نگه کردمی نیک هر سو بسی
 مرا پیش کاووس بردی دوان
 یکی تخت بودی چو تابنده ماه
 دو هفته نبودی ورا سال بیش
 دمیدی بکردار غرنده میغ
 بریده سران و تن افکنده خوار
 چه نیزه به دست و چه تیر و کمان
 وزان هر سواری سوری در کنار
 سیه پوش و نیزه‌وران صدهزار
 مرا تاختندی همی بسته دست
 ز پیوسته پیشم نبودی کسی
 یکی بادسر نامور پهلوان
 نشسته بر او پور کاووس شاه
 چو دیدی مرا بسته در پیش خویش
 میانم به دو نیم کردی به تیغ
 (همان: 723-740)

اما تصمیم‌گیری افراسیاب مطابق روند خواب خود اتفاقات را کاملاً تغییر می‌دهد.

پس از این رویا، شاه، معبران را می‌خواند تا به تعبیر رویا برای تصمیم‌گیری نهایی بپردازند، اما آنها را تهدید می‌کند که کسی نباید از رویا چیزی بشنود.

چنین گفت با نامور موبدان
 گر این خواب و گفتار من در جهان
 یکی را نمانم سر و تن به هم
 که ای پاک‌دل نیک‌پی بخردان
 ز کس بشنوم آشکار و نهان
 اگر زین سخن بر لب آرنند دم
 (فردوسی 748/2/1384-750)

اینکه چرا شاه اصرار دارد رویایش مخفی بماند جای پرسش است. مگر اینکه بگوییم شاه اطلاعاتی دارد و یا حسابگری‌های شاهانه‌ای کرده است که نمی‌خواهد بیانگر ترس و بیم او از سپاه ایران باشد و برای این حسابگری‌های خود از موبدان و خواب‌گزارانش (مشاورانش) راهنمایی و مدد می‌جوید. چنانکه تعبیری که پس از این می‌آید نیز بیشتر به یک مشاوره شبیه است تا تعبیر رویای ذکر شده به وسیله افراسیاب.

زبان‌آوری بود بسیار مغز
 چنین گفت کز خواب شاه جهان
 یکی شاهزاده به پیش اندرون
 بر آن طالع او را گسی کرد شاه
 کجا برگشادی سخن‌های نغز
 به بیداری آمد سپاهی گران
 جهان دیده با وی بسی رهنمون
 که این بوم گردد به ما بر تباه

اگر با سیاوش کند شاه جنگ	چو دیبه شود روی گیتی به رنگ
ز ترکان نماند کسی پارسا	غمی گردد از جنگ او پادشا
و گر او شود کشته بر دست شاه	به توران نماند سر و تاج و گاه
سراسر پر آشوب گردد زمین	ز بهر سیاوش به جنگ و به کین
بدانگاه یاد آیدت راستی	که ویران شود کشور از کاستی
جهاندار گر مرغ گردد به پر	بدین چرخ گردان نیابد گذر

(همان/757/2-766)

سرانجام ریزنی‌ها این است که افراسیاب صلح با ایرانیان را می‌پذیرد و گرسیوز را برای پیشنهاد این صلح به سمت سپاه سیاوش می‌فرستد.

افراسیاب بر اساس این روایا تصمیم بسیار حساس و سرنوشت‌سازی برای هر دو اقلیم ایران و توران می‌گیرد. پس خواب نمی‌تواند تنها یک خواب معمولی باشد و بس. حتی اگر رویا را بپذیریم، باید بگوییم که گذشتگان نیز به روشنگری ضمیر ناخودآگاهشان آگاه بوده‌اند و گرنه این پیش‌بینی آینده را نمی‌توان توجیهی کرد زیرا افراسیاب فرهی ایزدی نداشته است؛ که بتوانیم بگوییم، به الهام و اشراق الهی این موضوع بر او آشکار شده است. همه حوادث پس از پذیرش صلح از سوی سیاوش و سپاه ایران (کوچ سیاوش به توران، ازدواج با دختر شاه و دختر وزیر، حتی مرگ سیاوش و پادشاهی کیخسرو...) در دنباله این روایا و این تصمیم سرنوشت‌ساز شکل می‌گیرد.

با توجه به مطالبی که تاکنون پیرامون این داستان و رویای ذکر شده در آن آورده شد، می‌دانیم که همه اخبار سپاه گران و نیرومند ایران به شاه رسیده است. شاه نیز با وجود اینکه ترسی به خود راه نمی‌دهد و استراتژی جنگی خود را پی می‌گیرد و به آماده‌کردن سپاهش می‌پردازد، دچار «دغدغه‌ای» سخت در این باره می‌شود که در رویا دیگر نمی‌تواند آن «دغدغه» و ترس خود را انکار کند. پس «ضمیر ناخودآگاهش» که البته حوادث را بهتر حل‌جی می‌کند و با توجه به «روشن‌بینی» هنگام خواب دریافت صحیح‌تری از حوادث پیرامونی دارد، فعال می‌شود و حقایقی را به او می‌نمایاند؛ اما حسن کار افراسیاب در این است که به

این دریافت حقیقت در رویا و روشن شدن «ضبطی‌های مغزش» اعتماد می‌کند و چیزی را که قرار است بنیاد پادشاهی او را بر باد دهد، تغییر می‌دهد یا حداقل به تأخیر می‌اندازد. به قول پاولف، گاهی دیدن یک رویا که بر اثر دغدغه‌ای ایجاد می‌شود بر ذهنیت روان انسان اثر می‌گذارد و سبب می‌شود که او در رفتارها و تصمیم‌گیری‌هایش به سوی رویای خود پیش رود. اما افراسیاب در این داستان دچار چنین عاقبتی نمی‌شود؛ چون با یک تصمیم‌گیری بهنگام و مشاوره‌ای به موقع و تغییر استراتژی جنگی به صلح با ایران، از حادثه جلوگیری می‌کند. باتوجه به نظر پاولف، دربارهٔ پیشگویی نیز باید گفت آن پدیده‌های خاصی که «علائم واقعی ضبط شده» نامیده می‌شود، در ذهن افراسیاب - که پس از کار روزانه و فعالیت‌های مغزی با خستگی فراوان به خواب رفته است. ظهور می‌یابد و حقایق را برای او روشن می‌کند.

و یا با استناد به قول یونگ، «افزون بر خاطره‌های دوری که روزگاری در خودآگاه بوده‌اند، انگاره‌های جدید و آفریننده نیز می‌توانند از ناخودآگاه سر بر آورند؛ انگاره‌هایی که هرگز پیش از آن در خودآگاه نبوده‌اند و همچون جواهری از ژرفای تیرهٔ ذهن پدید می‌آیند و بخش بسیار مهمی از روان نیمه خودآگاه را اشغال می‌کنند.» (فروم، بی تا: 44-45)

تحلیل رویای سیاوش

سیاوش که یکی از برجسته‌ترین چهره‌های پاک و اهورایی شاهنامه است؛ در زمانی که توطئه‌ها بالا گرفته و میانهٔ او و افراسیاب به تیرگی گراییده است، از طریق رویا همهٔ حوادث آینده را پیش‌بینی می‌کند و حتی مرگ خود را به دست افراسیاب می‌بیند و از دختر شاه (فرنگیس) می‌خواهد که این خواب را با کسی بازگو نکند.

آنچه از ظاهر ابیات شاهنامه برمی‌آید، در رویا حقایق بر سیاوش آشکار

می‌شود. اما نیک روشن است که در کشور افراسیاب، سیاوش بیگانه‌ای است که توطئه‌های فراوانی پیرامون او در حال اتفاق است. او اکنون داماد شاه و وزیر است و از همین رو مورد کین و حسد بسیاری واقع شده است. بی تردید در این میان سیاوش نزدیکان و طرفدارانی دارد. پس اخبار این توطئه‌ها به‌وسیله این طرفداران (اگر به خاطر چهره پاک و اهورایی سیاوش در شاهنامه نخواهیم عنوان کنیم جاسوسان!) به گوش سیاوش رسیده است، و او این راز را با تمثیل و رمز بر دختر شاه آشکار می‌کند.

اگر بخواهیم به بعد جمعی نمادهای به کار رفته در این گفتار توجه کنیم، می‌توانیم بگوییم که سیاوش می‌داند که به ظاهر در نعمت و جاه و آسایش (آب) روزگار می‌گذراند، اما (آتشی) از نفرت در کنار او می‌جوشد که آتش حسد و کینه دشمنان اوست که در نهایت افراسیاب را تحریک می‌کنند و او را در این آتش خواهند سوزاند.

اما به باور ایرانیان کهن نگاهی می‌کنیم:

«پیوند آتش سپهری با آب و فرو افتادن خورنه در ژرفای آب از باورهای کهن ایرانی است. این فره روشن، بخت ایرانیان را بیدار می‌سازد. ممکن نیست که در شاهنامه، افراسیاب تورانی با چنین نشانه‌ای در خواب پهلوانی پدیدار شود.

زیرا افراسیاب شاهی است بدون فره.» (کیا 1369 : 79)

با توجه به این دیدگاه درباره پیوند آب و آتش در خواب در باورهای کهن ایرانیان دلیلی وجود ندارد که بپذیریم این رویا را سیاوش این چنین منفی و نامیمون تعبیر کند و این خود دلیلی است برای تأیید هر چه بیشتر فرضیه ما. زیرا که چنان‌که پس از این می‌آید، سیاوش حتی روی نیک تعبیر فرنگیس را که احتمالاً از همین باور گرفته شده است، نمی‌پذیرد. پس این رویا رمزی است برای اینکه سیاوش منظور خود را بیان کند و نامی از وجود جاسوسان و طرفداران درباری خود نزد دختر شاه نیاورد.

سیاوش بدو گفت کز خواب من لبست هیچ مگشای بر انجمن
(فردوسی 2156/2/1384)

ابتدا به یک باور قدیمی درباره این بیت اشاره می‌کنیم که گذشتگان بر این باورند که رویا را برای هر کسی نباید بازگو کرد. چرا که هرگونه رویا را تعبیر کنیم اتفاق در بیداری به همان شکل پدیدار خواهد شد. پس چه بسا که افراد شرور رویا را بشنوند و با تعبیری شیطانی آن را به پایانی بد بکشانند.

اما از این موضوع گذشته به طرح فرضیه خودمان باز می‌گردیم. سیاوش بیم دارد که دشمنانش به این مسئله که او از توطئه‌ها باخبر است، آگاه شوند و آن عاقبت شومی که انتظارش را می‌کشد، زودتر به سراغش بیاید و با شبیخونی او را از پای در آورند. پس از فرنگیس می‌خواهد که این حقایق را نزد خود نگه دارد و حتی برای برطرف کردن آن از شاه و اطرافیان به ظاهر خیرخواهش نیز یاری نخواهد، هر چند که فرنگیس می‌کوشد سیاوش را که اکنون در کشور او به سر می‌برد، مطمئن کند که هموطنانش به او و دختر شاه خیانت نمی‌کنند. اما منابع اطلاعات سیاوش موثق‌تر از آن است که به حرف فرنگیس دل خوش دارد و از این رو، در ادامه روشن‌تر از پیش برایش گشایش رمز می‌کند (خواب خود را تعبیر می‌کند).

سیاوش بدو گفت کان خواب من	به جا آمد و تیره شد آب من
مرا زندگانی سر آید همی	غم و درد و انده در آید همی
چنین است کار سپهر بلند	گاهی شاد دارد گهی مستمند
گر ایوان من سر به کیوان کشید	همان زهر گیتی بیاید چشید
اگر سال گردد هزار و دویست	به جز خاک تیره مرا جای نیست

(فردوسی 2180-2175/2/1384)

سیاوش با حقایق پشت پرده آشناست و سعی نمی‌کند که این حقایق را نادیده بگیرد. پس سرنوشت شومی را که در انتظار اوست برای همسرش بازگو می‌کند. او می‌داند که چاره‌ای جز پذیرش این تقدیر نیست و نیز راهی برای فرار از آن وجود ندارد.

با شرح این فرضیه آشنا شدیم که توطئه‌هایی در هستهٔ دربار علیه سیاوش در حال شکل‌گیری است که افراسیاب را نسبت به او بدگمان کرده است. همین امر باعث «دغدغه» مورد نیازی می‌شود که «ناخودآگاه» سیاوش را فعال کند تا آنچه را که در خود ذخیره کرده است و آنچه را که به دلیل «بصیرت در خواب» بر او آشکار می‌شود، به «خودآگاه» سیاوش انتقال دهد، و مطابق آنچه که یونگ می‌گوید یعنی «افزون بر خاطره‌های دوری که روزگاری در خودآگاه بوده‌اند، انگاره‌های جدید و آفریننده نیز می‌توانند از ناخودآگاه سر برآورند؛ انگاره‌هایی که هرگز پیش از آن در خودآگاه نبوده‌اند و همچون جواهری از ژرفای تیرهٔ ذهن پدید می‌آیند و بخش مهمی از روان نیمه خودآگاه را اشغال می‌کنند». (فروم، بی‌تا: 44 - 45). آری این انگاره‌های مدفون‌شده سر بر می‌آورند و حقایقی از آینده را برای سیاوش روشن می‌کنند.

به قول فیزیولوژیست‌ها «علائم واقعی ضبط شدهٔ مغز» سیاوش است که با احساس ناخوشایندی دربارهٔ اتفاقات پیرامونی او مخلوط و تحریک می‌شود و آینده را پیش‌بینی می‌کند. پاولف نیز بر این باور است که «منبع رویا همان ضبط‌های مغز ماست که در جریان زندگی، مغز ما آنها را ثبت نموده و مضامین آن نیز از همینجا سرچشمه می‌گیرد و مسائلی که در شکل‌گرفتن آن مؤثرند، تحریکاتی است که از جهان خارج به داخل مغز منتقل می‌گردد.» (پاولف 1374: 100)

پس ضبط‌های مغز سیاوش از گذشته تاکنون او را به دیدن این رویا هدایت می‌کند.

از سویی اگر بخواهیم ذهن سیاوش را روان‌کاوی کنیم، او یک‌بار در دربار کیکاووس (پدرش) به خاطر اتهامی که سودابه (همسر کاووس) از روی حسادت و عشق هوسناک به سیاوش بسته بود؛ مورد آزمونی را می‌گذرانند و طبق یک باور کهن زرتشتی که بر این باورند آتش چیزهای پاک را از میان نمی‌برد؛

سیاوش را برای اثبات بی‌گناهی از کوهی از آتش می‌گذرانند. "ضبط شدن" این خاطره هولناک در ذهن سیاوش باعث می‌شود که او خوابش را به گفته یونگ، به وسیله این "نمادهای فردی" ببیند که بالاخره این آتش‌های کینه‌ای که وجودی و حضوری برای او افروخته شده است، یک روز دامن او را خواهد گرفت و این بار این آتش افروختن در دربار افراسیاب و به شیوه‌ای براندازانه‌تر تدارک دیده شده است که هیچ گریزی از آن نیست.

نتیجه

بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهد که روش‌های تعبیر خواب روان‌شناسان تحلیلی‌گر از جمله روش «تداعی آزاد» می‌تواند پاسخگوی مسائل پیرامون رویا در شاهنامه باشد، به‌گونه‌ای که ما دیگر این رویاها را مربوط به ارتباطات فرازمینی انسان با عالم بالا ندانیم و با تحلیلی علمی پیشگویی رویاها را به استفاده انسان از هوش او و «روشن‌بینی ضمیر ناخودآگاهش» درباره آینده و درونیات افراد از طریق کسب آرامش بیشتر در خواب نسبت دهیم؛ همان‌گونه که تمامی شخصیت‌های رویابین شاهنامه پیش از خوابیدن دغدغه لازم برای ظهور رویا را داشته‌اند و این نشانگر آن است که ذهن تمرکز یافته انسان است که در رویا مسائل را بهتر تشخیص می‌دهد. از سوی دیگر در رویاهای تحلیل شده هیچ‌کجا رویایی مشاهده نمی‌شود که در آن فرد خواب‌بیننده موضوعی را روایت کند که خارج از توان بشری و ماورای قدرت او باشد و حتی در مواردی که این رویاها به پیشگویی امور اتفاق نیفتاده می‌پردازند، چنانکه در خلال تحلیل داستان‌ها آورده شد، از نظر علم روان‌شناسی توجیه‌پذیر و امری انسانی و زمینی مربوط به توانایی‌های ذهنی بشر است.

پی‌نوشت

(1) روش تداعی آزاد به فروید اجازه داد تا خواب را نقطه آغاز بررسی مشکل رنج ناخودآگاه بیماران بگیرد. فروید با تکیه بر این مطلب ساده اما کارا نشان داد که اگر

خواب‌بیننده را تشویق کنیم تا نمایه‌های خواب‌های خود را شرح دهد و برداشت‌های خود از آنها را بیان کند، سرانجام پس از اندیشه‌های ناخودآگاهی که سبب پریشانی وی می‌شده است - چه آنهایی که بازگو کرده و چه آنهایی که از بازگو کردنشان خودداری کرده است - فاش خواهد شد. (یونگ 1378:27)

(2) Telepathy: «ارتباط دل‌ها» یا «دور احساسی» ارتباط میان روح‌های زندگان بدون واسطهٔ ارکان حسی. (در یونانی tele یعنی «دور» و pathos یعنی «درد»، «احساس».)
(3) هرئیتی: در یشت‌ها از کوهی به نام "هرا" یا "هرائیتی" نام برده می‌شود که در پهلوی "هرمز" و در فارسی "البرز" گفته می‌شود. (پور داوود 1377، ج 1: 131)

کتابنامه

- ادموند، لیچ. 1350. *لوی اشتراوس*. ترجمهٔ دکتر حمید عنایت. تهران: خوارزمی.
- الیاده، میرچا. 1368. "ادبیات شفاهی". ترجمهٔ جلال ستاری. تهران: مجلهٔ نمایش.
- _____. 1372. *رساله در تاریخ ادیان*. ترجمهٔ جلال ستاری. تهران: توس.
- _____. 1373. *آیین گنوسی و مانوی*. ترجمهٔ دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور. تهران: فکر روز.
- پاولف. 1374. *خواب و رویا*. ترجمهٔ غلامرضا اربابی. تهران: موسسهٔ مطبوعاتی فرخی.
- پورداوود، ابراهیم. 1377. *یشت‌ها*. تهران: اساطیر.
- جوادی، جواد. 1370. *فریدونیان، ضحاکیان، مردمیان*. چ 1. تهران: ناشر مؤلف.
- رضوان‌طلب، محمدرضا. 1371. *رویا از نظر دین و روان‌شناسی*. تهران: شفق.
- طحان، احمد. 1384. *دگرگونی مفاهیم اساطیری در متون حماسی*. شیراز: دانشگاه شیراز. (پایان‌نامه دکتري)
- فردوسی. 1384. *شاهنامه*. به کوشش دکتر سعید حمیدیان بر اساس چاپ مسکو. چ 7. تهران: قطره.
- فروم، اریک. بی تا. *زبان از یاد رفته*. ترجمهٔ ابراهیم امانت. تهران: مروارید.
- فروید. 1382. *تعبیر خواب و بیماری‌های روانی*. چ 5. تهران: علمی.

کیا، خجسته. 1369. شاهنامه فردوسی و تراژدی آتنی. چ 1. تهران: علمی فرهنگی.
کی ولز. 2536. نقدی بر فرویدیسم از دیدگاه روان‌شناسی علمی. ترجمه نصرالله کسرائیان.
چ 1. تهران: شبگیر.
مختاری، محمد. 1367. حماسه در رمز و راز ملی. تهران: قطره.
نولدکه، تئودور. بی‌تا. حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی. چ 2. تهران: سپهر.
مهاجرانی، سید عطاء الله. 1382. گزند باد. چ 6. تهران: اطلاعات.
یونگ، کارل گستاو (با همکاری ماری لویزفون فرانتس و دیگران). 1378. انسان و
سمبل‌هایش. ترجمه دکتر محمود سلطانیه. تهران: جام.

References

- Edmund, Leach. (۱۹۷۱/۱۳۵۰H). Lévi-Strauss. Tr. by Hamid Enayat. Tehran: kharazmi.
- Eliade, Mircea. (۱۹۸۹/۱۳۶۸H). “Adabiāt-e Shafāhi”. Tr. by Jalāl Sattāri. Tehran: Majale-ye Namāyesh.
- , (۱۹۹۳/۱۳۷۲H). Resāleh dar Tārikh-e Adiyān (Traité D’Histoire Des Religions). Tr. by Jalāl Sattāri. Tehran: Toos.
- , (۱۹۹۴/۱۳۷۳H). Ayin-e Genosi va Manavi. Tr. by Abolghasem Esma’eel Pour. Tehran: Fekr-e Rooz.
- Ferdowsi. (۲۰۰۵/۱۳۸۴H). Shahnameh. With the efforts of Saeed Saediān. Based on the book published in Moscow. ۷th ed. Tehran: Ghatreh.
- Freud. (۲۰۰۳/۱۳۸۲H). Ta’bir-e Khāb va Bimāri-hāye Ravāni (Interpretation of Dreams). ۵th ed. Tehran: Elmi.
- Fromm, Erich. (n.d.). Zaban-e az yad rafteh (The Forgotten Language). Tr. by Ebrahim Amānat. Tehran: Morvarid.
- Javadi, Javad. (۱۹۹۱/۱۳۷۰H). Fereidooniān, Zakhakiān, Mardomiān. ۱st ed. Tehran: Nasher-e Moallem.
- Jung, Carl Gustav (with Marie-Luise von Franz et al). (۱۹۹۹/۱۳۷۸H). Ensān va Sambol-hāyash (Man and His Symbols). Tr. by Mahmood Soltaniyyeh. Tehran: Jām.
- Key Wells (۲۰۳۶). Naghdi bar Freudism az didgāh-e Ravanshenāsi-e Elmi. Tr. by Nasrollah Kasrā’iān. ۱st ed. Tehran: Shabgir.
- Kia, Khojasteh. (۱۹۹۰/۱۳۶۹H). Shahname-ye Ferdowsi va Tragedy-e Otni. ۱st ed. Tehran: Elmi Farhangi.
- Mohājerāni, Seyyed Atāollah. (۲۰۰۳/۱۳۸۲H). Gazand-e Bād. ۶th ed. Tehran: Ettelā’āt.
- Mokhtāri, Mohammad. (۱۹۸۸/۱۳۶۷H). Hemāseh dar Ramz va Rāz-e Melli. Tehran: Ghatreh.
- N?ldeke, Theodor. (n.d.). Hemāse-ye Melli-e Iran (Das Iranische Nationalepos). Tr. by Bozorg Alavi. ۷nd ed. Tehran: Sepehr.
- Pavlov. (۱۹۹۵/۱۳۷۴H). khāb-o Roya. Tr. by Gholām Reza Arbābi. Tehran: Moassese-ye Matbu’āti-e Farrokhi.
- Poor Dāvood, Ebrahim. (۱۹۹۸/۱۳۷۷H). Yasht-ha. Tehran: Asātir.
- Rezvān Talab, Mohammad Reza. (۱۹۹۲/۱۳۷۱H). Roya az Nazar-e Din va RavānsHENāsi. Tehran: Shafagh.
- Tāhān, Ahmad. (۲۰۰۵/۱۳۸۴H). Degargooni-e Mafāhim-e Asātiri dar Motoon-e Hamāsi (Doktoral Dissertation). Shiraz: University of Shiraz